

یونیدوس پودموس و زمینه‌ی انتخابات ۲۶ ژوئن

آیا چیزی بیش از نخست‌وزیری با موه‌ای دُم‌اسی و شلوار جین در انتظار اسپانیاست؟

ارسلان ریحان‌زاده

چپ اروپا پس از خیزش جنبش‌های برآمده از بحران ۲۰۰۸، جنبش تسخیر در آمریکا و جنبش‌های ضدریاضتی در اروپا، "خوش‌بینانه" تر به افق مبارزاتی پیش رو چشم دوخته بود، تا جایی که کسانی همچون آنتونی نگری که از جایگاه مهمی نزد فعالان سیاسی اروپایی و آمریکایی برخوردار است، چند روز پیش از انتخابات پارلمانی سپتامبر گذشته‌ی یونان، اظهار داشت که "گرفتن قدرت" برای چپ میوه‌ی رسیده‌ای است که اکنون فصل چیدن آن فرا رسیده است. به گِل نشستن جنبش تسخیر در آمریکا، فراگیر نشدن جنبش‌های ضدریاضتی در اروپا، و مهم‌تر از این دو، شکست سیریزا در یونان، به‌خوبی از این واقعیت صُلب حکایت دارد که حتی با گرفتن قدرت هم، ظاهراً کاری از پیش برده نمی‌شود و باز هم نسخه‌های نئولیبرالی بانک‌داران، بدون حتی ذره‌ای "تعدیل"، در حال اجرایی‌شدن اند.

از دسامبر گذشته تا به امروز، رویدادهای سیاسی اسپانیا تغییراتی را رقم زده که قابل توجه اند. انتخابات پارلمانی ۲۰ دسامبر، نقطه‌ی پایانی بود بر سیطره‌ی سی‌وهشت‌ساله‌ی نظام دوحزبی که با سرنگونی دیکتاتوری فرانکو و آغاز فرایند گذار به دموکراسی پارلمانی در سال ۱۹۷۷ شکل گرفته بود. در تمام این مدت، دو حزب سوسیالیست (PSOE) و حزب محافظه‌کار مردم (PP)، تنها احزابی بودند که توانستند قدرت دولتی را فراچنگ آورند و، به تناوب، آن را میان خود تقسیم کنند. پودموس (PODEMOS)، که معادل فارسی آن «می‌توانیم» است، حزبی است برآمده از جنبش ضدریاضتی 15-M یا خشمگینان (*indignados*) که توانست با اتکا به مطالبات مطرح‌شده در این جنبش (الغای قوانین و سیاست‌های ریاضتی و بازسازی کامل ساختار دولتی عمیقاً گرفتار در فساد اقتصادی) در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۴ اروپا شرکت کند و با کسب ۸ درصد از مجموع آرا به‌طور جدی پا به عرصه‌ی نظام پارلمانی اسپانیا بگذارد. انتخابات منطقه‌ای و شهرداری‌ها در سال گذشته و همچنین انتخابات پارلمانی ۲۰ دسامبر، برای پودموس موفقیت چشمگیری در جلب آرای عمومی به‌همراه داشت، آن‌طور که این حزب توانست در انتخابات پارلمانی، ۲۰٫۷ درصد آرا را به خود اختصاص دهد و با فاصله‌ی ۲ درصدی از حزب سوسیالیست، به‌عنوان سومین حزب اسپانیا خود را معرفی کند. کسب این درصد از آرا، باعث شد که نظام دوحزبی کارایی خود را از دست بدهد و فضای سیاسی به سمتی برود که دیگر هیچ یک از دو حزب مردم و حزب سوسیالیست نتوانند به‌تنهایی و با اتکا به آرای خود، دولت جدید را تشکیل بدهند. پس از آنکه حزب مردم نتوانست

برای تشکیل دولت جدید با احزاب دیگر به ائتلاف برسد، این وظیفه به پدرو سانچز، دبیرکل حزب سوسیالیست، محول شد تا وی و حزب متبوعش شانس خود را امتحان کنند. نتیجه‌ی کار اما برای سوسیالیست‌ها ناامیدکننده بود، چراکه بیش از ۹۰ درصد از اعضای پودموس در تصمیمی درون‌حزبی به ائتلافی میان احزاب چپ رأی دادند و حاضر نشدند با سوسیالیست‌ها و حزب دست‌راستی و تازه‌تأسیس شهروندان (CIUDADANOS) اجماع بکنند. نتیجتاً تمام تلاش‌ها برای تشکیل دولت ائتلافی در شش ماه گذشته به بن‌بست رسید و همین امر باعث شد تا پادشاه اسپانیا، فیلیپ ششم، فرمان برگزاری مجدد انتخابات در ۲۶ ژوئن را صادر کند.

پودموس با تجربه‌ای که از انتخابات منطقه‌ای سال گذشته کسب کرده بود (تجربه‌ای که در آن همراه با برخی از احزاب چپ لیست مشترکی در انتخابات ارائه کردند و همین امر باعث شد تا بتوانند در مناطق و شهرهای مهم اسپانیا از جمله مادرید و بارسلونا رأی اول را از آن خود بکنند و کرسی شهرداری‌های این دو شهر را به نام خود بزنند)، با به بن‌بست رسیدن فرایند تشکیل دولت جدید و صدور فرمان برگزاری مجدد انتخابات، دست به تحرکاتی در جهت ائتلاف با دیگر احزاب چپ برای انتخابات پیش رو زد و در نهایت توانست در تاریخ ۹ مه امسال با حزب چپ متحد (United Left)، که بخشی از تشکیلات حزب کمونیست است، و احزاب سبز اسپانیا (EQUO)، بر سر ارائه‌ی لیست مشترکی تحت عنوان یونیدوس پودموس (Unidos Podemos)، که معادل فارسی آن «باهم می‌توانیم» است، به وحدت نظر برسند. ائتلافی که در آخرین نظرسنجی‌ها، به تاریخ ۱۹ ژوئن و در ۷ روز مانده به انتخابات، همچنان جلوتر از حزب سوسیالیست و پشت سر حزب محافظه‌کار مردم، در جایگاه دوم قرار دارد.

جدای از اهمیت فی‌نفسه‌ی کسب جایگاه دوم در آرایش احزاب سیاسی اسپانیا برای حزبی که تنها دو سه سال از زمان تأسیس آن می‌گذرد، کسب این جایگاه از جهت دیگری نیز مهم است. اکنون در آستانه‌ی انتخابات ۲۶ ژوئن، در نسبت به آنچه که، به‌عنوان مثال، در انتخابات پارلمانی ژانویه و سپتامبر ۲۰۱۵ یونان اتفاق افتاد، شاهد وضعیت متفاوتی در اسپانیا هستیم. همان‌طور که می‌دانیم در انتخابات یونان، رشد صعودی آرای چپ "رادیکال" (سیریزا) همزمان بود با افول و ریزش معنادار آرای حزب سوسیالیستی پاسوک (۴,۷ درصد در انتخابات ژانویه و ۶,۳ درصد در انتخابات سپتامبر)، حزبی که، همچون نظام دوحزبی اسپانیا، قدرت دولتی را از دهه‌ی ۱۹۷۰ تا سپتامبر ۲۰۱۵، به تناوب میان خود و حزب دست‌راستی دموکراسی نوین تقسیم کرده بودند. اما در اسپانیا، براساس نظرسنجی‌های یادشده، حزب سوسیالیست همچنان از رأی نسبتاً قابل توجه ۲۰,۵ درصدی (۷۸-۸۵ کرسی پارلمان) در نسبت با رأی ۲۹ درصدی حزب مردم (۱۱۶-۱۱۳ کرسی پارلمان) و و رأی ۲۶ درصدی یونیدوس پودموس (۹۵-۹۲ کرسی پارلمان) برخوردار است. از این‌رو اگر بپذیریم که با درصد کمی از اختلاف همین نتایج در انتخابات ۲۶ ژوئن به دست خواهند آمد، و همچنین اگر بپذیریم که حزب مردم همچون انتخابات گذشته نتواند با احزاب دیگر به ائتلاف برسد، آن‌گاه این پابلو ایگلسیاس است که در مقام رهبر یونیدوس پودموس وظیفه‌ی تشکیل دولت جدید را به‌عهده خواهد گرفت و می‌تواند در ائتلاف با حزب سوسیالیست، مجموع ۱۷۶ رأی لازم در پارلمان برای تشکیل دولت را کسب کند و این مهم را تحقق ببخشد. بدین‌خاطر است که نقش حزب

سوسیالیست در این انتخابات و تصمیمی که در فردای پس از انتخابات خواهد گرفت بسیار مهم اند و ایگلسیاس و هم‌قطارانش نیز به‌خوبی از این امر آگاه اند و سعی می‌کنند رفتار محتاطانه‌تری با این حزب در پیش بگیرند.

البته شکل‌گیری ائتلاف میان یونیدوس پودموس و حزب سوسیالیست امری بسیار دشوار، ولی نه غیرممکن، است؛ چراکه سوسیالیست‌ها پودموس و شخص ایگلسیاس را مسوؤل مستقیم شکست خود در تشکیل دولت ائتلافی در چند ماه گذشته می‌دانند و از این‌رو بی‌عید نیست که این‌بار آنان، به‌عوض کاری که پودموس مرتکب شد، به تلافی دست بزنند. باوجوداین، این دشواری، سوبه‌های دیگری هم دارد. حزب سوسیالیست اسپانیا، همچون قریب به اتفاق احزابی که امروزه از سوسیالیسم فقط املای آن را در نشان‌ها و بر سر در ساختمان خود حک کرده اند، از منافع اقتصادی و تجاری عمده‌ای برخوردار است و حاضر نیست که آرای خود را در سید حزبی بریزد که از اصلی‌ترین برنامه‌های اقتصادی آن افزایش ۵۵ درصدی مالیات بر درآمدهای بالای ۳۰۰ هزار یوروست. حزب سوسیالیست اسپانیا ید طولایی در خیانت به باورهای سوسیالیسم دارد، از مدیریت مدرنیزاسیون سرمایه‌سالار دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ گرفته، که مبتنی بود بر برچیده شدن صنایع سنگین و کم کردن میزان دست‌مزدها و لیبرالیزه کردن قانون کار، تا هموار کردن راه ورود اسپانیا به ناتو و سرکوب کردن جنبش‌های استقلال‌طلب. از این‌رو، ائتلاف با یونیدوس پودموس که در برنامه‌ی پیشنهادی خود حق استقلال کاتالونیا را به رسمیت شناخته، چیزی نیست که حزب سوسیالیست، که همواره تحت نام "حفظ تمامیت ارضی کشور" جنبش‌های استقلال طلب را سرکوب کرده، به راحتی با آن کنار بیاید. چه بسا در صورت شکست حزب سوسیالیست و قرار گرفتن در جایگاه سوم لیگ احزاب اسپانیا، پدرو سانچز، دبیرکل فعلی این حزب، جای خود را به سوزانا دیاز، دبیر کاریماتیک این حزب در منطقه‌ی اندلس بدهد که اتفاقاً تمایل بیشتری به ائتلاف با احزاب دست‌راستی دارد تا یونیدوس پودموس. از این‌رو، شاید برای این حزب راحت‌تر است که تحت عنوان "وحدت ملی" ننگ ائتلاف با حزب مردم را به جان بخرد تا اینکه در روی کار آمدن نخست‌وزیری همچون ایگلسیاس نقش مؤثری ایفا کند؛ البته این احتمال هم وجود دارد که این حزب انتقادهای را به جان بخرد و در حرکتی انتحاری، از ائتلاف با هر دو حزب مردم و یونیدوس پودموس امتناع بورزد و در نتیجه فیلیپ ششم را به صدور فرمان برگزاری مجدد انتخابات، برای سومین بار، مجاب کند.

اگرچه مورد یونیدوس پودموس باز هم به انتخابات و قدرت دولتی گره خورده، آن هم در وضعیتی که شکست سیریزا در یونان ما را به گشایش فضای سیاسی اروپا از طریق انتخابات بدبین کرده، ولی باوجوداین، برای هر موضع سیاسی‌ای که دل در گروی این گشایش، نه تنها در اروپا که در کل جهان، دارد، ضروری است که به‌نحوه‌ی سازماندهی و آرایش نیروهای چپ اسپانیا در آستانه‌ی انتخابات پیش رو توجه جدی نشان دهد. علاوه بر این، نباید از یاد برد که اهمیت اسپانیا در اروپا و میزان اثرگذاری این کشور بسیار بیشتر از کشوری همچون یونان است. اسپانیا چهارمین اقتصاد منطقه‌ی یوروست و در کنار ایتالیا، دو قدرت اصلی حوزه‌ی جنوب اروپا را تشکیل می‌دهند. البته دامنه‌ی نفوذ و تأثیرگذاری

اسپانیا محدود به مرزهای اروپا نیست؛ فراتر از این مرزها، می‌توان به نقش بسیار مهمی اشاره کرد که اسپانیا، به‌دلیل مشترکات فرهنگی و قومی، می‌تواند در کشورهای آمریکای لاتین ایفا کند.

ایگلسیاس چندوقت پیش اعلام کرده بود که «سوسیال دموکرات است و حتی مارکس و انگلس هم سوسیال دموکرات بودند». این اظهارنظر موجب شد که داد سوزانا دیاز از حزب سوسیالیست، که پیشتر از او نام برده ایم، درآید و اعلام کند که «این بزرگ‌ترین کتمان در تاریخ چند دهه‌ی اخیر اسپانیاست که یک حزب بر برنامه و مشی کمونیستی خود، با گفتن اینکه سوسیال دموکرات است، سرپوش می‌گذارد». پرسش این است که آیا ایگلسیاس و پودموس واقعاً کمونیست‌اند؟ یا به‌بیان دیگر، آیا آنان هیچ‌گاه کمونیست بوده‌اند؟ پاسخ این سؤال‌ها سراسر شفاف است: خیر، پودموس حزبی با مشی کمونیستی نبوده و نیست. اعضای اصلی این حزب عمدتاً اساتید جوان دانشگاه در حوزه‌ی علوم انسانی‌اند که در بهترین حالت نزدیک‌ترین متفکر به خود را کسی همچون شانتال موف و نظریه‌ی «دموکراسی رادیکال» و گذار از وضعیت آنتاگونیستی به وضعیت آگونیستیک او می‌دانند – نظریه‌ای که البته نهادهای قدرت را دست‌نخورده باقی می‌گذارد. علاوه بر این، به‌نقل از یادداشتی که اخیراً در سایت ژاکوبین منتشر شده، یونیدوس پودموس در برنامه‌ی پیشنهادی خود به مطالبات تاریخی چپ اسپانیا همچون، خروج از ناتو، استقرار نظام جمهوری، ملی کردن بخش‌های استراتژیک اقتصاد، و لغو بدهی‌ها، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. توماس پیکنی دیگر نیای فکری ایگلسیاس و هم‌قطارانش است که حتی در مقام مشاوره با او و حزب پودموس همکاری می‌کند. برنامه‌ی اقتصادی یونیدوس پودموس عمدتاً با تکیه بر آرای پیکنی مدون شده، و به همین خاطر، تأکید اصلی این برنامه بر کم کردن نابرابری و افزایش بودجه‌ی بخش عمومی از طریق افزایش تصاعدی مالیات بر درآمدهای بیشتر از ۶۰ هزار یوروست.

در ماه مارس امسال، ایگلسیاس در دادگاه عالی اسپانیا از اتهام دریافت کمک‌های مالی از دولت ایران تبرئه شد. این اتهام در ارتباط با تاک شوی سیاسی «فورت آپاچه» (Fort Apache) است که ایگلسیاس و رفقاییش در شبکه‌ی اسپانیولی زبان (Hispan TV) صدواسیمای جمهوری اسلامی ایران اجرا می‌کنند. آن‌طور که وبسایت okdiario.com گزارش داده، ایگلسیاس و دوستانش بابت اجرای این تاک شو از سال ۲۰۱۳ تا به امروز، سالانه چیزی بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار یورو، از دولت ایران پول دریافت کرده‌اند. ایگلسیاس در ماه مارس ۲۰۱۳، در متینگی که اتحادیه‌ی جوانان کمونیست آرگون ترتیب داده بود شرکت جست و در واکنش به سخنان یکی از حضار که از او پرسیده بود چرا در مقام یک فعال چپ با حکومت تتوکراتیک ایران همکاری کرده، همچون یک چپ‌ماکیاولیست اینگونه پاسخ داد «اسم این کار سیاست است، سیاست.... آلمان‌ها چون می‌خواستند فضای روسیه را متشنج کنند، قطاری در اختیار لنین گذاشتند و او را به پتروگراد فرستادند، اما آیا لنین واقعاً آلت دست آلمان‌ها بود؟ خیر، قطعاً نبود.... دولت ایران برای آنکه رقبای خود را در غرب تضعیف سازد، علاقمند به اشاعه‌ی گفتار چپ‌های آمریکای لاتین و اسپانیاست. چرا من برای رسیدن به اهداف خود نباید از این فرصت استفاده کنم؟.... از دید من، کسی که کار سیاسی می‌کند باید پیه تناقضات را به تن خود بمالد.... اینکه آیا در کار ما چنین تناقضاتی وجود دارند یا نه، باید بگوییم بله، مسلماً چنین تناقضاتی در شیوه‌ی عمل ما نیز وجود

دارند... زنان برای کار کردن در Hispan TV مجبورند حجاب سرشان کنند؛ آیا من چنین چیزی را دوست دارم؟ خیر، ابداً دوست ندارم، دوست ندارم...». البته اتهام مشابهی در رابطه با پول‌هایی که ایگلسیاس از ونزوئلا در مقام مشاور هوگو چاوز دریافت کرده بود نیز مطرح شد که این بار هم دادگاه وی را از این اتهام مبرا دانست؛ هرچند که اخیراً مجلس ونزوئلا او را برای پاره‌ای توضیحات در این خصوص به کاراکاس فرا خوانده است.

اینکه ایگلسیاس در یک سال گذشته چارچوب فعالیت سیاسی حزب خود را صراحتاً و برای دوتایی چپ و راست تبیین کرده، دلایل عمده‌ای دارد که برخی از آن‌ها قابل توجه اند. ایگلسیاس در کمپین انتخاباتی حزب خود برای انتخابات ۲۶ ژوئن، جانب احتیاط را بیش از پیش رعایت می‌کند و حتی در مناظره‌ی تلویزیونی چند روز پیش که با حضور رهبران چهار حزب اصلی برگزار شد، در برخورد با پدرو سانچز بسیار محتاطانه رفتار کرد و سعی کرد تا حد ممکن از بحث رودررو با او پرهیز کند و در عوض عملکرد ماریانو راخوی، نخست‌وزیر فعلی و رهبر حزب مردم، را کانون حملات خود قرار دهد. ایگلسیاس که این بار شانس موفقیت حزب خود را بیشتر از انتخابات دسامبر گذشته می‌بیند، در این کمپین، برخلاف کمپین‌های گذشته، هیچ اشاره‌ای به نشان‌ها، شعارها و سنت‌های چپ نمی‌کند، چراکه معتقد است نشان‌های چپ از دید بسیاری از مردم و خصوصاً جوانان بی‌معنا هستند و آنان تصویری از این نشان‌ها و شعارها ندارند. از دید او، چپ‌ها همواره از مردم و کشور خود شرمند اند، و خود را در نسبت با مردم روشنفکر می‌دانند. اما آنان تنها کاری که می‌کنند این است که ستاره‌ی سرخ بر سینه می‌چسبانند، سرود انترناسیونال می‌خوانند و عاشق لذت بردن از قسمی فرهنگ شکست اند. ایگلسیاس می‌گوید، می‌توان از همه‌ی این سرودها و نشان‌ها لذت برد و تصدیق می‌کند که خود او نیز بارها از شنیدن این سرودها متأثر شده است، ولی در ادامه تأکید می‌کند که نمی‌خواهد کل سیاست را به این سرودها و نشان‌ها گره بزند. در همین رابطه، در مصاحبه‌ای که هفته‌ی پیش با روزنامه‌ی ال پائیس انجام داده بود، بلوغ و دوری جستن از خودانگیختگی صرف را نکته‌ی دیگری می‌داند که لازمه‌ی سیاست است و اعلام می‌کند خودش از نداشتن آن در برخی موارد متضرر شده و اکنون در حال فراگیری بلوغ و پختگی سیاسی است.

در مانیفست ۲۰۰ صفحه‌ای پودموس برای انتخابات ۲۶ ژوئن، که به قول نویسنده‌ی گاردین بیشتر شبیه کاتالوگ تبلیغاتی شرکت میلمان‌های حاضرآماده‌ی IKEA است، هیچ نشانی از ادبیات و شعارهای آشنای یک حزب چپ‌گرا را نمی‌بینیم. در هر صفحه، تصاویر نامزدهای حزب در انتخابات پیش رو را می‌بینیم که در آپارتمان‌های خود مشغول انجام کارهای معمول روزمره اند: در حال آب دادن به گل‌دان‌ها، در حال غذا دادن به حیوان خانگی یا ماهی‌های آکواریوم، در حال مسواک زدن، در حال حرف زدن با تلفن همراه در بالکنی، در حال کار کردن با لپ‌تاب، در حال مرتب کردن روتختی، در حال درست کردن غذا، در حال برش دادن سبزیجات و پنیر برای تهیه‌ی سالاد، در حال ریختن یا نوشیدن قهوه، در حال شستن ظرف‌ها، در حال بستن چمدان، در حال آماده شدن برای سوار شدن بر دوچرخه، در حال بازی شطرنج، در حال نوشتن پشت میز، و در حال خواندن، خواندن، خواندن. تمامی این تصاویر همراه با متن‌های کوتاهی اند که در واقع قرار است مانیفست پودموس

برای توضیح یک شکل تازه‌ی زندگی باشند. در لابلای این تصاویر، متن‌هایی را می‌یابیم که، به‌عنوان مثال، اشاره به اهمیت انرژی‌های سبز دارند، همچنین متن‌هایی که از برنامه‌های اقتصادی پودموس خبر می‌دهند، برنامه‌هایی از این دست که در چهار سال آینده و در پایان دوره‌ی کاری پارلمان، بیکاری از ۲۱ درصد، در وضعیت فعلی، به ۱۱ درصد کاهش خواهد یافت، و بودجه‌ی بخش عمومی، هر سال، ۱۵ میلیارد یورو افزایش پیدا خواهد کرد.

ایگلسیاس در توضیح اینکه چرا حزب سوسیال دموکرات است، اشاره دارد به تجربه‌ی چپ‌ها و کمونیست‌های اروپایی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ تحت تأثیر سیاست‌های سوسیال دموکراسی کشورهای اسکاندیناوی بودند و در ادامه هم، تأکید می‌کند از آنجا که "راه سوم" پیشنهادی بلر به‌شکل مقتضخانه‌ای در سیاست‌های نئولیبرالی جذب و حل شد، پودموس خود را برآمده از شکست جریان "راه سوم" می‌داند که یکبار دیگر دل در گرو تحقق سیاست‌های سوسیال دموکراسی کشورهای اسکاندیناوی در دهه‌ی ۱۹۷۰ دارد. فارغ از همه‌ی نقدهایی که به مشی ایگلسیاس و پودموس در بازگشت‌شان به قسمی سوسیال دموکراسی براساس نسخه‌ی کشورهای اسکاندیناوی وارد است، باید دید که در سطح همین رتوریک "سوسیال دموکراسی" مد نظر خودشان، چقدر راسخ و جدی اند و آیا در صورت کسب جایگاه نخست‌وزیری موفق به اجرایی کردن آن خواهند شد؟ تکلیف او و حزبش با سازماندهی مردمی چه می‌شود؟ و در صورت شکست در انتخابات و کسب جایگاه اپوزیسیون، این سازماندهی چه شکلی به خود خواهد گرفت؟ آیا هم‌اکنون، آن‌چنان که برخی گفته اند، غلظت کمپین انتخاباتی آنان را از وظیفه‌ی سازماندهی مردمی دور نکرده است؟

پیش‌گفتار کتاب «سیاست در زمانه‌ی بحران» ایگلسیاس را آلکسیس سیراس با همدلی تمام نوشته است. اینکه آیا این همدلی در سطح پراکسیس سیاسی هم برقرار می‌ماند یا ایگلسیاس نشان خواهد داد که شیوه‌ی عملش از سیراس جداست، موضوعی است که باید منتظر بود. ایگلسیاس، با همه‌ی ضعف‌هایش، نشان داده که رهبر سیاسی باهوشی است، قطعاً می‌داند، خصوصاً پس از تجربه‌ی دولت سیراس، که گرم نگاه داشتن قلب‌ها، خلاق نگاه داشتن هوش‌ها، و زنده نگاه داشتن ایمان‌های مردم اسپانیا در مقطع کنونی، دشوارترین رسالتی است که پیش روی او و ائتلاف یونیدوس پودموس است.